**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۱/۱۲/۹۲ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**حقیقت تضمین**

خلاصه عرض ما در تضمین این هست که تضمین را می‌توانیم یک عمل قصدی بدانیم که متکلّم به قصد ایجاز یک لفظی را حذف می‌کند تا اینکه مخاطب خودش به جهت ملازمه‌ای که بین معنای لفظ مذکور و معنای تضمین شده وجود دارد خودش به این پی ببرد ولی این احتمال هم هست شاید طبیعی‌تر هم باشد که تضمین یک عمل قهری باشد یعنی به دلیل سرعت تصور معنای تضمین شده بعد از معنای لفظ مذکور این سرعت سبب می‌شود که انسان بی‌نیاز ببیند در هنگام تکلّم. یعنی ناخودآگاه در هنگام تکلّم آن لفظی را که مربوط به معنای تضمین شده باشد را نیاورد.

عباس حسن مؤلف نحو وافی یک مطلبی را متعرض می‌شود می‌گوید که بعد از بحثهای مفصلی که نقل می‌کند در حاشیه می‌گوید که شما اینها را چرا تضمین می‌گیرید؟ بگویید کأنّ فعل دو معنی دارد چرا این را دو معنایی معنی نمی‌کنید؟ حالا من یک مطلب عرض بکنم این طور تفکر ... بعد هم می‌گوید که چون در قرآن و عربی فصیح وارد شده این باید مثلاً بگوییم که اینها دو معنی دارد و امثال اینها.

پرسش: ... پاسخ: نه می‌گوید مجاز نه حقیقت باشد یک معنی حالا این طوری تعبیر می‌کند واقعش این است که اگر این طور بحثها را بخواهید به این سبک چیز کنید موارد مجاز را شما بگویید چرا می‌گویید مجاز است؟ بگویید دو معنی دارد عمده این است که ما یک درک وجدانی در این طور موارد داریم درک وجدانی ما این هست که این معنای اصلی کلام نیست این معنی متفاوت هست اگر بخواهیم همین طوری هر چی عشق‌مان بکشد به چیز نسبت بدهیم چیزها به هم می‌ریزد نمی‌دانم اسلوبهای دیگر کلام مثل کنایه، مجاز، مجاز در حذف اینها را

هیچکدامشان را انکار نمی‌کنید فقط به مسئله تضمین که رسید تضمین را می‌خواهید انکار کنید و به حقیقت برگردانید آنها هم همین یعنی در واقع آن کسانی که منکر تجوّز شدند منکر ... اینها هم درک وجدانی نحوی ندارند این حرفها را می‌زنند من خیلی تعجب کردم از عباس حسن این جملات را و این نشانگر این هست که عمیق نیست در نحو این جمله‌سازیها و این طور اصلاً استدلال کردنها استدلال کردنهای کسی هست که نمی‌خواهد وجدانهای عربی‌اش را یعنی در واقع گاهگاهی این قدر بحثهای عجیب و غریب نحوی آدم را خسته می‌کند آن چیزهایی که ورای این بحثها هم وجود دارد را می‌خواهد انکار کند یک واقعیتهایی هست حالا این الفاظ گاهی اوقات نمی‌‌توانند آن واقعیتها را درست بیان کنند باعث نمی‌شود که اصل این طور پدیده‌ها را ما بخواهیم انکار کنیم مثلاً من داشتم الان با خودم فکر می‌کردم ما الان مثلاً این طور جمله‌بندی کنیم من قالشم را پا کردم به طرف مدرسه، قالشم را پا کردم چکمه‌هایم را پوشیدم به طرف جبهه جنگ، چکمه پا کردن مفهومش، مفهوم به طرف جبهه جنگ مدلول چکمه پا کردن، چکمه‌ام را پا کردم للذهب الی الجبهة این چیز تعبیر است که ما به طبع لغوی خودمان این تعبیر را می‌کنیم این تعبیری نیست که مثلاً در فارسی آدم تعبیرهای مشابه‌اش را ببیند، ببیند این تعبیراتی که می‌کند آیا چکمه پا کردن یک معنای ترکیبی دارد اشتراک لفظی دارد؟

پرسش: به معنای قصد کردن نیست؟ پاسخ: حالا آن مهم نیست

پرسش: ... پاسخ: نه همین عیب ندارد نه من واقعاً می‌خواهم بگویم چکمه پوشیدم من امروز صبح ... یک موقع مجازاً می‌خواهم بگویم آن نه. من امروز صبح چکمه‌هایم را پوشیدم به طرف جبهه، یعنی حرکت کردم به طرف جبهه یا برای حرکت کردن به طرف جبهه. امروز صبح چمدانم را بستم به طرف جبهه، چمدانم را بستم به طرف جبهه یعنی چمدانم را بستم

پرسش: ... مفعولهایش را می‌گویید در این تضمین‌هایی که هستند هیچکدام مفعولی وجود ندارد همان مفعول با حرف جرّ دیگری متعدی شده پاسخ: نه بحث سر این هست لازم نیست مفعول ... حالا این را اجازه بدهید این را من بعد

نکته‌ای هست خدمت شما عرض می‌کنم. چکمه بستن با به طرف جبهه ارتباطی ندارد

پرسش: ... پاسخ: یک موقعی برای جبهه می‌گوییم، فرض کنید من این جمله آدم به کار ببرد کاملاً جمله‌ای هست که هیچگونه ابهامی در آن نمی‌بیند من چکمه‌ایم را چیز کردم به طرف جبهه، به طرف جبهه هیچ مشکلی آدم در این طور استعمال نمی‌‌بیند این طور نیست که یک استعمال قبیحی ببینید استعمال نامتناسبی ببیند این یک مدل ترکیبی هست که کاملاً آدم حس می‌کند که صحیح هست. حالا نحوه تحلیلش را بتواند نتواند و امثال اینها، آن حتی اگر ما نتوانیم درست حقیقت تضمین را تحلیل کنیم که چه قسمی حقیقت است مجاز است آن قولهای مختلفی که در مورد این طور مثالها وجود دارد و اینکه به هر حال این یک چیز جدیدی هست یک پدیده جدیدی هست نمی‌شود تردید کرد. علی أی تقدیر نکته‌ای را اینجا توجه بفرمایید در تضمین گاهی اوقات حالا تضمین یکسری من تقسیم‌بندی‌هایی کردم در مورد ارتباط فعل تضمین شده با فعل مذکور، گاهی اوقات فعل مذکور علت فعل تضمین شده است مثلاً می‌گویند «سفه نفسه» می‌گویند سفه، اهلاک را در خودش تضمین کرده سفاهت علت اهلاک است یا «سمع الله لمن حمده» این هم شاید از این قسم باشد که چون سماع علت هست برای استجابت یا مثلاً این مثال را می‌زنند «حَقیقٌ عَلی أَنْ لا أَقُولَ عَلَی اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ» ... به حال می‌گویند اینجا حقیقٌ وصف حریصٌ در او تضمین شده حقیق یعنی شایسته، شایسته بودن این کار منشأ می‌شود که انسان حرص نسبت به او پیدا کند شایستگی کار باعث عشق به آن کار می‌شود چون شایسته است بنابراین عشق را مثلاً این طور تعبیر بکنیم. یک مثالی را در همین نحو وافی در ضمن صحبتها و بحثهایی که انجام شده می‌گوید مثلاً «أرجو الله قضاء حاجتی» که ما ارجو را بگوییم معنای اسأل تضمین شده بعد تعبیر می‌کند «بناءً علی أن بین الرجاء و السؤال‌علاقة السببیة و المسببیة» رجاء منشأ سؤال می‌شود چون از خدا من امید دارم «أرجو الله قضاء حاجتی» ارجو خودش با مِن متعدی می‌شود أرجو من الله قضاء حاجتی ولی چون

انسان رجاء دارد رجاء باعث می‌شود سؤال بکند این در واقع علت ... این یک جور است

پرسش: سؤال کردم از خدا پاسخ: نه سألت اللهَ

پرسش: درخواست ... پاسخ: درخواست خدا در عربی سألت با از متعدی می‌کند ولی در عربی سألت اللهَ قضاء حاجتی به کار می‌رود سألت را

پرسش: آن حقیق علی است ... پاسخ: «حَقیقٌ عَلی أَنْ لا أَقُولَ عَلَی اللّهِ» یعنی در واقع أنا حقیقٌ حالا دیگر نحوه ترکیبش بماند علیّ نیست «حَقیقٌ عَلی أَنْ لا أَقُولَ عَلَی اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ»

این یک جور، یک جور دیگر این هست که فعل تضمین شده علت غائی فعل مذکور است یعنی در واقع من «یُدْنینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلاَبِیبِهِنَّ» می‌گویند این «یدنین» معنای یرخین در این تضمین شده چادر را نزدیک بکنند و به سرشان بیاندازند در واقع این هست چادر را نزدیک کنند به قصد ارخاء بر چیز، چرا چادر را نزدیک می‌کنند؟ تا اینکه روی سر بیاندازند یا مثلاً یک تعبیری در همین نحو وافی از تفتازانی است کی هست نقل می‌کند می‌گوید «فشمرت عن ساق الجد إلی اقتناء ذخائر العلوم» این شبیه همان مثال کفش‌هایم را بستم «إلی اقتناء ذخائر العلوم» یعنی اینکه چون به غرض اقتناء ذخائر العلوم من کمربندم را کندم، فرض کنید که چکمه‌هایم را پوشیدم به طرف جبهه یعنی به انگیزه، یعنی آن رفتن به جبهه انگیزه شده برای اینکه من کفشهایم را ببندم

پرسش: عبارت چی بود؟ پاسخ: «فشمرت عن ساق الجد إلی اقتناء ذخائر العلوم» یک چیزی در مفهوم آستین بالا زدن و امثال اینها

پرسش: ... پاسخ: نه آن جهتش کنایه است ولی آستین بالا زدن خودش متعدی ... یعنی چیز نیست

پرسش: ... پاسخ: نه حالا فرض کنید فعل حقیقی را شما در نظر بگیرید این تعبیر که

پرسش: ... پاسخ: نه این مفهومی که اینجا دارد نه مثالی که من می‌خواهم بگویم روشن‌تر است فرض کنید چکمه‌هایم را پوشیدم به طرف جبهه یعنی انگیزه رفتن

به جبهه منشأ شد که من چکمه‌ام را پوشیدم. علت غائی تصورش علت است ولی خودش معلول است یعنی چون آن انگیزه می‌شود من این کار را انجام بدهم و این کار می‌شود نمی‌شود علت می‌شود برای اینکه آن به طرف آن هدفم حرکت می‌کنم.

پرسش: تضمین هم در مجاز باشد هم در حقیقت باشد مثل اینکه ... پاسخ: نه آن ممکن است ممکن است آن معنای مجازی خودش تضمین معنای دیگر را کرده باشد آن اشکال ندارد آن هم می‌شود.

این طور بود یا مثلاً «لِتُکَبِّرُوا اللّهَ عَلی ما هَداکُمْ» ظاهراً اینکه می‌گویند حمد اینجا حامدین تضمین شده من این طور این عبارت را می‌فهم که شما به جهت حمد بر هدایت، به قصد حمد بر هدایت خدا را تکبیر کنید یعنی تکبیر گفتن خدا به انگیزه حمد علی ما هداکم هست یعنی آن حمدی که مقدّر هست علت غائی هست یعنی انگیزه فعل مذکور است فعل تضمین شده انگیزه فعل مذکور هست

پرسش: سبب نیست؟ ... پاسخ: نه ما هداکم که چیز علی است بحث این است که حمد بر ما هداکم ارتباطش با تکبیر چی هست؟ شما اگر تکبیر می‌کنید حمد بر ما هداکم هم دارید یعنی می‌خواهد بگوید چرا؟ «لتکبروا الله حمداً علی ما هداکم» کأنّ. شما می‌توانید این فعل تضمین شده را مفعول له مقدّر قرار بدهید مفعول له مقدّر قرار بدهید یعنی «و لتکبروا الله حمداً علی ما هداکم» یک چنین مفهومی را می‌شود اینجا در نظر گرفت برایش حالا دیگر این، این طوری شاید باشد یک قسم سومی بعضی از مثالها هست آن این است که، فعل تضمین شده و فعل مذکور اینها متلازم‌اند هیچ علیت و معلولیت نسبت به هم ندارند و یک نوع تلازم در عالم تصور دارند مثل مثال «وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّکاحِ» را بنابر آن معنایی که این آقایان می‌کنند می‌گوید «لا تعزموا» عَزَمَ با علی متعدی می‌شود اینجا تعزموا، مفهوم تنوا را تضمین کرده من بعد به ذهنم رسید گفتم شاید حق هم با اینها باشد عَزَم را می‌گویند فرق بین عزْم و نیت این است عزْم به کاری هست که در هنگام عمل، دم عمل صورت می‌گیرد کأنّ مفهوم عزْم یک مفهومی هست که اشراف بر عمل در آن خوابیده عَزَمَ علی الشیء، کأنّ مشرف بر شیء شدم این تضمین نیست

خود معنای عزْم یک معنایی هست که اشراف به عمل در آن وجود دارد در معنای این. این در واقع می‌خواهد بگوید «وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّکاحِ» می‌خواهد بگوید که نه مشرف به عقده نکاح بشوید یعنی همان نه مستقیماً نه با فاصله مثلاً خِطبه نکاح را هم نکنید آن مراحل مقدماتی‌اش را هم انجام ندهید. تعزموا اصل معنایش قصد نزدیک به عمل هست، قصد مشرف به عمل هست اینکه با علی متعدی نکرده بنفسه متعدی کرده به انگیزه این هست که تحریم را توسعه بدهد به نیت عمل که با فاصله با عمل هست

پرسش: ... پاسخ: نه «وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّکاحِ» است کأنّ «لا تعزموا علی عقدة النکاح و لا تنواها»

پرسش: ... پاسخ: یعنی چون در واقع می‌خواهد تعمداً در واقع می‌گوید نه تنها این کار را نکنید آن کار را هم نکنید

پرسش: ... به اولویت می‌فهمیدیم پاسخ: نه آن را نمی‌فهمیم نه علتش این است که آن چیزی که ابتداءً می‌خواههد تأکید کند آن چیزش بیشتر است کأنّ مقبوضیتش، عزم نکنید بلکه نیتش هم نکنید خود شما گاهی اوقات می‌گویید عزم نکنید بلکه نیتش هم نکنید این بلکه‌اش را به نحو مقدّر بیان کرده گاهی اوقات می‌گوید عزم نکنید در ذهن مخاطب کأنّ می‌گوید خب عزم‌اش نه نیت‌اش چطور؟ با تغییر اسلوب می‌خواهد از آن توهم بدوی جلوگیری کند این است که به این سبک گفته می‌شود به همان انگیزه‌ای که عرض کردم مخاطب را حضور فعال، نقش فعال در شکل‌گیری دلالت به مخاطب بدهد و مخاطب را درگیر در معنی کند. شاید این طوری باشد.

یا «لا تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلی أَمْوالِکُمْ» می‌گویند اکل که با الی متعدی نمی‌شود آیه قرآن است «لا تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلی أَمْوالِکُمْ» که اموال یتامی را به سوی اموال خودتان نخورید یعنی در حالی که شما آن اموال را دارید منضم می‌کنیم به اموال خودتان نخورید یک موقعی هست طرف می‌گفت که مرحوم حاج شیخ گفته بوده که من همه کسانی که به غیبت می‌کنند می‌بخشم الا طلبه‌ها چون طلبه‌ها آدم را واجب الغیبة می‌کنند بعد غیبت می‌کنند. این هم «لا تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلی أَمْوالِکُمْ» یعنی

اینکه آن را اول نیاورید مالکیت‌خودتان را برایش چیز کنید اول آن را در دایره ملک خودتان اضافه کنید بعد بخورد که احساس چیز هم نکنید آخر بحث این است که وقتی آوردید در حوزه ملک خودتان آن وجدان دردتان هم می‌میرد برای اینکه وجدان درد نگیرد افراد این کار را می‌کنند می‌گویند مال من است اصلاً اختیار دارم آن بچه چکاره است من ولایت بر او دارم و از این حرفها و می‌گویند این حق الزحمه من هست که این قدر زحمت می‌کشم و امثال اینها آن بچه کی هست این در واقع ناظر به یک تزیین‌های شیطانی هست که غصب را در قالب اصلاح به اموال یتیم و امثال اینها جلوه می‌کند اینها در واقع، این فکر می‌کنم که بین این

پرسش: آن غرض اصلی‌شان ضمیمه کردن هست یا اکل است؟ پاسخ: یعنی نخورید در حالی که آن را دارید ضمیمه می‌کنید به مال خودتان و او را مال خودتان حساب می‌کنید

پرسش: می‌خواهم بگویم غصب اولی است یا اینکه ... پاسخ: نه هر دو را دارد بیان می‌کند خب یک نکته‌ای اینجا من می‌خواهم بگویم در بعضی مثالها این فعل متعلق مذکور ما فقط مربوط به آن فعل محذوف است مثلاً سفه نفسه، این نفسه فقط مربوط به اهلک است سفه یعنی نادان شد و نادانی‌اش منشأ شد اهلک نفسه یک موقعی هست نه این عبارت مذکور این متعلق مذکور معنایش هم مربوط به فعل مذکور است هم مربوط به فعل محذوف است ولی در مورد فعل مذکور باید به یک نحوی به این تعلق می‌‌گرفته در مورد فعل محذوف به یک نحو دیگر مثلاً «وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّکاحِ» وقتی بخواهیم این را تحلیل کنیم یعنی «لا تعزموا علی عقدة النکاح و لا تنوها» کأنّ این عقدة النکاح معنای اصلی تعزموا اگر بود باید با علی متعدی می‌شد اگر معنای نیت باشد بنفسه متعدی می‌شود کأنّ این تضمین از باب تنازع است تضمین یکی از فروعات باب تنازع این جور مثالها می‌شود و من فکر می‌کنم اصلاً، حالا این را می‌خواهم بگویم مواردی که به نام باب تنازع مطرح هست به یک معنی از مقوله شبیه تضمین هست توضیح ذلک اینکه فرض کنید می‌گوییم «مررت و مرّ بی الزیدان» یعنی «مررت بالزیدین و مرّ بی الزیدان» کلمه زیدان فاعل مرّ بی هست و مفعول مررت هست اینجا تعبیر

می‌کنند که شما می‌توانید هر کدام را اعمال، یعنی فعل را به هر کدام که دل‌تان می‌خواهد در آن اعمال کنید دیگری را مقدّر بگیرید آیا اینجا مقدّر گرفتن تقدیر لفظی است؟ مثلاً مررت و مرّ بی الرجلان یعنی مررت بالرجلین و مرّ بی الرجلان خب اینجا چی هست؟ آیا اینجا این لفظ، لفظ الرجلین مقدّر است؟ تقدیر لفظی است

پرسش: در جایی که مفعولی باشد می‌گویند مقدّر می‌شود جایی که فاعلی باشد معمولاً می‌گویند ظاهر می‌شود مثلاً اگر مرّ باشد بعد مررت باشد ... پاسخ: نه اینها می‌گویند ... اینها این طور تعبیر می‌کنند فرض کنید می‌گوییم که قال و ذهب رجلٌ می‌گویند رجل مثلاً مال ذهب هست جایی که فرض کنید قال ضمیر مستتر در موردش وجود دارد

پرسش: مثلاً «جَفَونی و لم أَجف الأخلّاء» مثال معروفی که می‌زنند خب جفونی را به آن فاعل دارند واو برگشته به أخلّاء پاسخ: خب عیب ندارد جایی که فاعل باشد بله چون فاعل را نمی‌شود مقدّر گرفت از این جهت یا باید مستتر باشد اشکال ندارد.

حالا مثالی که هست همین مثال مفعول را در نظر بگیرید اولی مفعول می‌خواهد بگیرد دومی فاعل می‌خواهد بگیرد ما فاعل را این فعل را فاعل به آن نسبت می‌دهیم اولی را مفعولش را نمی‌‌آوریم اینکه مفعولش را نمی‌‌آوریم آیا مفعولش مقدّر است؟ یعنی تقدیر لفظی است من یک احتمال می‌دهم که اینجا از باب تقدیر لفظی نباشد تقدیر معنوی باشد که تقدیر معنوی حقیقت همان تضمین است یعنی تضمین در واقع اینها همه از یک سنخ هستند یعنی به این اعتبار من در عالم ذهنم این تصور را می‌کنم که مرور کردم به زید و مرور کرد زید به من و می‌بینم که زید در این طور جمله تکرار شده یعنی این مفهوم زید در ذهن من به دلیل تکراری که هست یک مفهوم را بی‌نیاز می‌بینم از اینکه یک بار دیگر این مفهوم را لفظ برایش ذکر کنم نه اینکه یک لفظی را در تقدیر می‌گیرم نمی‌خواهم مخاطب با شنیدن کلمه اخوان که فاعل هست یک مفعولی را یک لفظی را به

عنوان مفعول برای مرّ در ذهنش شکل بگیرد و آن مفعول دالّ بر معنی باشد لفظ مفعول دالّ بر معنی باشد.

پرسش: از جهت ادبی نتواند مثلاً فرضاً مفعول بشود مثلاً ما می‌گوییم رأیت و مررت بزیدٍ اینجا لفظ نباید در تقدیر بگیریم؟ پاسخ: نه لازم نیست تقدیر گرفته بشود چون به هر حال ولو شما باء را می‌آورید آن متعلق باء هم در عالم ذهن تصور می‌شود من می‌خواهم بگویم اینها نیازی نیست که از سنخ تقدیر لفظی بگیریم تفاوت تقدیر لفظی و تقدیر معنوی این هست که متکلّم در تقدیر لفظی فرض می‌کند که مخاطب با شنیدن لفظ مذکور لفظی به ذهنش می‌آید و آن لفظ دالّ بر معناست یک جور دیگر این هست بگوییم نه این لفظ، لفظ مذکور دالّ بر معناست خود آن معنی، معنی را می‌رساند دیگر آن طور نیست که

پرسش: «وَ سْئَلِ الْقَرْیَةَ» را چطور از باب تضمین نتوانیم بگیریم این هم همین طور به تقدیر معنوی که ... پاسخ: نه حالا «وَ سْئَلِ الْقَرْیَةَ» ... نه گاهی اوقات

پرسش: ... پاسخ: خب اشکال ندارد آن هم همین می‌گویم آن بحث سر این هست که «نحن بما عندنا و أنت بما عندک راض و الرأی مختلف» اشکالی ندارد آن هم عمده قضیه این است که آیا آن چیزی که در این طور جملات هست یک لفظی را ما تصور می‌کنیم و به توسط لفظ به معنی می‌رسیم یا به توسط لفظ نمی‌‌رسیم مستقیماً آن معنی را از معنای دیگر یعنی دالّ بر معنای محذوف، لفظ محذوف است یا لفظ مذکور است؟

پرسش: فقط جایی که نیاز داشته باشد ... پاسخ: نه آنجا هم ما حتماً نگفتیم که این جمله باید کامل بشود ما قول ندادیم که حتماً جمله کامل بشود یعنی ببینید بحث این است این را می‌خواهم بگویم قضیه ملفوظه‌ای که در ذهن انسان شکل می‌گیرد مقدّمه است بر قضیه معقوله است اگر بدون کامل شدن قضیه ملفوظه قضیه معقوله در ذهن انسان شکل بگیرد نیازی به تکمیل این جمله نیست من عرضم این هست که ما ممکن است بگویم که این جمله اصلاً ناقص است ولی معنایش کامل است چون این مقدمه بوده برای اینکه آن معنی تکمیل بشود و این خیلی وقتها

پرسش: ... پاسخ: بله همین طور است یعنی من می‌خواهم این را بگویم که شما حتماً می‌خواهید بگویید که این جمله باید کامل بشود؟ جمله برای چی می‌خواهد کامل بشود؟ برای اینکه مقدمه باشد برای اینکه معنایش در ذهن تصور بشود اگر بدون کامل شدن این جمله، معنای کامل شدن جمله این است بدون اینکه متکلّم الفاظ را در ذهنش تصور کند معنی در ذهنش شکل بگیرد نیازی نیست برای اینکه الفاظ تصور بشود

پرسش: حتی اگر ارکان جمله باشند؟ پاسخ: حتی ارکان جمله باشند

پرسش: ... کیف زید که می‌گوید دنفٌ آنجا زید دیگر در تقدیر نمی‌گیریم پاسخ: حتی آنجا

پرسش: آخر آنجا جمله به هم می‌ریزد بالأخره عربها می‌گویند وقتی جمله باید اسمیه باشد یا فعلیه باشد ... پاسخ: من دارم همه آنها را زیر سؤال می‌ببرم بحث من سر همین است بحث این است که بسیاری از این مواردی که شما تقدیر لفظی ... تقدیر لفظی فقط در جایی هست که تصور یک لفظ، تصور لفظ دیگر را به دنبال بیاورد و لفظ مقدّر دالّ بر معنی باشد.

پرسش: در تضمین ترکیب چکار می‌کند؟ ترکیب نمی‌‌آورد؟ پاسخ: ترکیب نمی‌‌آورد می‌گوییم این جمله ناقص است ولی در معنایش مقدّر است از جهت لفظ جمله ناقص است

پرسش: مثلاً می‌گوییم خبر مؤخر ... پاسخ: مبتدا ندارد جمله ناقص بوده ولی معنایش مقدّر است و این یعنی ببینید من غرضم این هست که ما واقعیتهایی که خودمان احساس می‌کنیم را باید درک بکنیم این واقعیتها را با قالبهای لفظی بخواهیم آنها را بیان کنیم به نظرم بحث تقدیر لفظی و تقدیر معنوی قاطی شده اینها را باید ... یک نکته‌ای را عرض بکنم این بحث تقدیر لفظی و تقدیر معنوی اصل مطلبش من اولین بار در قطر الندی یک موقعی دیدم در بحث اینکه قبل و بعد کجا مبنی می‌شود می‌گویند قبل و بعد در جایی مبنی می‌شود که مضاف الیه‌اش حذف شود و منوی معنوی باشد نه مقدّر لفظی می‌گویند یک منوی معنوی داریم یک مقدّر لفظی داریم آنجا قبل و بعد همان اوائل قطر الندی بود اینها

می‌گویند یک تقدیر لفظی داریم یک تقدیر معنوی داریم و اینها باید از همدیگر تفکیک بشود من این را می‌خواهم بگویم که اگر در جایی وجداناً خیلی وقتها ما اصلاً لفظ دیگر تصور نمی‌کنیم این طور نیست که بحث من این است که «و فی جواب کیف زید قل دنف» ما این طور نیست که یک بار دیگر لفظ زید را در ذهن‌مان تصور کنیم نه همان معنای زیدی که از سؤال سائل در ذهن ما آمده است همان معنی کافی است برای اینکه قضیه معقوله ما با اضافه شدن دنف شکل بگیرد

پرسش: پس مسوق ابتداء به چیز می‌تواند نباشد در آن چیز ذهنی وجود داشته باشد بر پایه آن ... پاسخ: بله یعنی خبر ما جمله لفظیه ما قضیه ملفوظه ما ناقص باشد قضیه ملفوظ، ما جزئی از قضیه ملفوظه را می‌آوریم جزء دیگر را اصلاً نمی‌آوریم به دلیل اینکه جزء‌دیگر خودش حضور در ذهن دارد لفظ مقدمه است برای اینکه معنی را حضور بدهد اگر معنی در ذهن حاضر باشد خب دیگر لازم نیست که چیز بکنیم حالا این را توجه بکنید یک نکته‌ای مرحوم آخوند دارد می‌گوید گاهی اوقات از باب جمله‌سازی ما از باب دالّ و مدلول نیست من نگاه می‌کنم به یک تابلویی که اینجا هست می‌گویم معرکه است مبتداء چی هست؟ آن واقعیت خارجی است مرحوم آخوند این مطلب را در آنجا آورده می‌گوید گاهی اوقات لفظ وجود دارد آیا ما لفظ را بیاوریم از آن خودش را اراده کنیم می‌گوید معقول نیست دالّ و مدلول باید تغایر داشته باشند ولی گاهی اوقات به دلیل اینکه خود آن معنی در ذهن حاضر است دیگر دالّ ما نمی‌بینیم فرض کنید من دارم غذا می‌خورم چی چی هست؟! مثلاً نگاه دارم می‌کنم این را. این دیگر لازم نیست من لفظی تقدیر بگیرم گاهی اوقات جمله معقوله ما لفظی دالّ بر بعضی از اجزاءش وجود ندارد و این هم یک سنخه است یک سنخه استعمالی هست. بنابراین عرض من اینجا این هست که ما احیاناً ممکن است جمله لفظیه ما ناقص باشد ما اصرار نباید بکنیم که جملات لفظی ما را کامل کنیم یک لفظ مقدّر بگیریم این قواعدی که در نحو امثال اینها درست کردند آن قواعد تا جایی به درد می‌خورد که تحلیل کننده ادراکات وجدانی انسان باشد اگر ما در ادراک وجدانی‌مان یک لفظی در

تقدیر دیدیم قبول است اگر در ادراک وجدانی ما لفظی در تقدیر ندیدیم معنی را در تقدیر دیدیم کافیت می‌کند و من فکر می‌کنم خیلی وقتها این دوتا از هم باید جدا بشود تقدیر لفظی و تقدیر معنوی و کل بحث اشراب و تضمین و تقدیر در یک قالب یک بحث کلی‌تر که تقدیر به معنای عام است در آن قالب گنجانده بشود من یک نکته‌ای فقط اینجا ضمیمه بکنم یک بحثی در بحث تضمین و اشراب هست که آیا این بحث تضمین سماعی است قیاسی است؟ من فکر می‌کنم ما سماعی و قیاسی را این طوری معنی کنیم بعضی وقتها بعضی از اسلوبهای کلام هست اسلوبهایی است که مطابق طبع انسانی هست و هر شخص می‌تواند آن اسلوب را به کار بگیرد مثل مجازیهای معمولی و امثال اینها این یک اسلوبی هست که کنایه و امثال اینها این اسلوبها، اسلوبهایی هست که طبیعی است که باید بگوییم قیاسی هست ولی بعضی اسلوبها هست این اسلوبها مطابق طبع، یعنی مطابق اسلوب طبیعی تکلّم نیست حالا یک ادیب خاصی در یک شعری به یک ضرورتی گیر افتاده یک چنین مطلبی را بیان کرده آن باعث نمی‌شود که دیگران را هم ما اجازه بدهیم این کار را انجام بدهد یعنی به این معنی قیاسی آن چیزی هست که افراد وقتی به کار ببرند دیگران هم آن اسلوب را می‌فهمند دیگر افهام اخلال ایجاد نمی‌‌کند قیاسی آن چیزی هست که به کار بردنش توسط هر فردی ایجاد اخلال نمی‌کند اسلوبی که اسلوب شخصی باشد قیاسی است اسلوبی که اسلوب نوعی باشد که نوع همین اسلوب را می‌پذیرد و در تفهیم و تفاهم اخلالی ایجاد نمی‌شود این قیاسی است و به نظر می‌رسد تضمین با رعایت شرایطش قیاسی است یعنی به این معنی که اگر آن ... مثل مجاز است مجاز به هر حال یک مناسبتی می‌خواهد بین معنای حقیقی و معنای مجازی یک حسن طبعی می‌خواهد و امثال اینها شخصی که ادیب نباشد ممکن است یک سری تجوّزهایی به کار ببرد که افراد نپسندند و خوششان نیاید و امثال اینها تضمین هم از همین سنخ است تضمین در جایی که قالبش به گونه‌ای باشد که عرف متعارف این قالب را کافی بداند یعنی تلازم بین آن معنای اصلی و معنای تضمین شده تلازم شخصی نباشد تلازم نوعیه باشد یعنی هر کسی که این لفظ را می‌شنود این معنی به ذهنش خطور کند

پرسش: یعنی لزوم ندارد دیگر ما از یک ... پاسخ: اینجا لازم نیست که از یک عرب شنیده بشود یعنی همان نکته‌ای که سبب شده که آن عرب بتواند استعمال کند ما هم همین نکته را برایش چیز می‌کنیم یعنی تفاوت این یک مقداری قیاسی و سماعی و امثال اینها نکته اصلی‌مطلب این است که آن چیزی که براساس اسلوب تفهیم و تفاهم قرار دارد که اسلوب تفهیم و تفاهم آن چیزی هست که اشخاص از لفظ می‌توانند آن را ... یعنی لفظ صلاحیت افاده آن معنی را دارد اگر لفظ صلاحیت آن معنی را دارد که این صلاحیتش تابع قالبیت نوعیه است قالب که می‌خواهم بگویم معنای آن قالبی که در استعمال می‌گفتیم مرادم این نیست یعنی این، اگر لفظی آلت افاده معنای تضمین شده را داشته باشد عند العرف این تضمین صحیح هست قیاسی است چون مطابق است یعنی قیاسی بودن یعنی به این معنی این چیزی هست که مطابق طبع انسان هست تکلّم انسان هست بخصوص آن نکته‌ای را که عرض کردم ... اگر این مطلب را ضمیمه‌اش بکنیم که اگر آن ادعا را که اصلاً تضمین یک عملیات قهری است آن وقت دیگر سماعی و قیاسی بودن دیگر می‌رود پی کارش

پرسش: اختراع ... پاسخ: طبیعتاً می‌شود اختراع کرد به شرطی که عرف متعارف در فهم این معنی دچار لبس و اشتباه نشود یعنی آن لفظ تضمین شده به گونه‌ای باشد که عرف به راحتی آن را درک کند اگر این باشد می‌توانیم اصلاً ضابطه قیاسی و سماعی بودن این است ما کاره‌ای نیستیم که ما ولایت بر لغت که نداریم ما وقتی می‌خواهیم بگوییم قیاسی است یعنی اگر این اسلوب را به کار ببریم این اسلوب مطابق طبع محاوره است یعنی قالبهای محاوره و خصوصیات یک محاوره سودمند را دارا هست این است که به نظر می‌رسد تضمین و اشراب با چیز ... من حالا چون وقت گذشته فقط یک نکته‌ای اجازه بدهید ضمیمه کنم واقعش این است که گاهی اوقات ما شک می‌کنیم که این از باب اشتراک لفظی است اینکه مثلاً می‌گوییم فلان کلمه این بحثی که عباس حسن مطرح می‌کند که چرا شما این را اشتراک لفظی نمی‌گویید حقیقی نمی‌گیرید در بعضی موارد هم همین طور هست در بعضی موارد واقعاً آدم در مورد بعضی از واژه‌ها مثلاً

همین عزم را گفتم حالا عزم آیا حتماً به معنای آن نیت مشرف به عمل هست یا عزم معنای عام دارد گاهی اوقات به نیت مشرف به عمل گفته می‌شود گاهی اوقات به مطلق نیت گفته می‌شود واقعش این است که خیلی وقتها آدم این شک و تردیدها را دارد نمی‌شود خیلی یک ضابطه خاصی بیان کرد دیگر این مثل همه مواردی که انسان شک می‌کند که معنای لغت آیا به نحو اشتراک هست؟ یک پدیده‌ای به نام تضمین داریم تضمین گاهی اوقات با اشتراک لفظی قاطی می‌شود آدم نمی‌تواند تشخیص بدهد بخصوص اشتراک لفظیی که ... این نکته را توجه بفرمایید گاهی اوقات تضمین‌های زیادی که یک واژه پیدا می‌کند منشأ می‌شود که یک نوع وضع تعیّنی خاص پیدا کند یک فعل با این حرف جرّ یک وضع تعیّنی خاص پیدا کند این را انشاء الله بعد از تعطیلات می‌خواهم توضیح بدهم یکی از بحثهایی که وجود دارد آن این است که گاهی اوقات می‌گویند این فعل با این حرف جرّ این معنی را دارد بدون این حرف جرّ این معنی را ندارد آیا این معقول هست یا اصلاً معقول نیست؟ رابطه فعل و حرف جرّ آیا این معنی دارد که یک فعل یک معنی ذاتاً داشته باشد در یک قالب خاص حالا آن قالب خاص ممکن است سیاق خاص باشد آن قالب خاص ممکن است حرف جرّ خاص باشد وضع ما مقیّد به یک قید خاصی باشد ما بگوییم مثلاً کلمه فقیر دالّ بر یک معنایی هست به شرطی که مسکین کنارش نباشد به شرطی که مسکین کنارش باشد این طور شرطها را بگذاریم اینها را مقدمه است بر آن بحث

پرسش: یعنی چندتا معنی دارد یا نه؟ پاسخ: فقیر یک معنی دارد هنگامی که مسکین کنارش نباشد هنگامی که مسکین کنارش باشد یک معنی دارد

پرسش: یعنی یک معنای واحدی ندارد پاسخ: معنای واحدی ندارد یا معنای واحدی دارد یک معنای دومی دارد

پرسش: وضعش مقیّد است پاسخ: وضع مقیّد، اصلاً وضع مقیّد معنی دارد یا معنی دارد؟ این یک بحثی هست که این را انشاء الله بعد از تعطیلات

پرسش: ... پاسخ: نه حالا اجمالش را من بگویم این به نحو تعیینی خلاف طبع وضع هست ولی به نحو تعیّنی کاملاً معقول است و این جاهایی که اینها تصویر

می‌کنند به نحو تعیّنی است حالا این را من بعداً می‌گویم چون انواع و اقسام مختلفی که ما می‌خواهیم بکنیم همه‌اش بر پایه این بحث هست که آیا ما می‌توانیم واژه را برایش معنایی در حالت خاص با قید خاص، با قید لفظی خاص ... می‌گوییم این لفظ مثلاً خادم مثلاً فرض کنید یک بحثی حاج آقا دارند حاج آقا می‌فرمایند که کلمه مثلاً عالم به معنای اعم از عالم و عالمه است مطلق جنس است ولی عالمه که کنارش بیاید اختصاص پیدا می‌کند به معنای چیز. اینکه اختصاص پیدا می‌کند ممکن است ما بگوییم اصلاً اختصاص وضعی پیدا می‌کند یعنی عالم اگر کنارش عالمه بیایید به معنای مرد دانشمند است اگر کنارش عالمه نیاید به معنای مطلق دانشمند است. این درست است یا درست نیست؟ حالا این را من بعداً می‌خواهم تحلیل بکنم یک تحلیلهای جالبی شاید داشته باشد.

بعضی از اینها ابتداءً از اطلاق استفاده می‌شود ولی تکرر اطلاق به مرور یک نوع وضع تعیّنی را ایجاد می‌کند و تفاوت اینها اینکه اگر آن تا زمانی که نیاز به اطلاق هست آن وضع پیدا نکرده ولی اگر نیاز به اطلاق نبود وضع چیز می‌شود این را بعد انشاء بعد از تعطیلات ...

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»